

نقد و بررسی کتاب تاریخ تحلیلی اسلام

عبدالرحیم قنوات*

چکیده

تاریخ تحلیلی اسلام مشهورترین کتاب دکتر سیدجعفر شهیدی است که طی سالیان اخیر همواره به عنوان متن درسی برای آموزش تاریخ اسلام از آن استفاده می‌شود. در این مقاله، این کتاب از دو منظر، نقد و بررسی شده است:

- ۱- از منظر عناصر بیرون از متن (نویسنده، ناشر، خوانندگان و گفتمانی که اثر متعلق به آن است)؛
 - ۲- از منظر عناصر موجود در متن (عنوان، ادبیات موضوعی، ادبیات کتاب، محتوا، روش و کمیت اثر).
- واژه‌های کلیدی: پیامبر ﷺ، دکتر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ابن اسحاق، غزوه و سریه.

پیش‌گفتار**

دکتر سیدجعفر شهیدی، متعلق به نسلی از محققان بزرگ و جامع الاطراف است که هر روز از شمار آنان کاسته می‌شود. گستره اطلاعات، انگیزه، دامنه مطالعات، روحیه علمی، اهتمام به خلق آثار بدیع، توانایی در تألیف، تیزبینی و رهایی از پارادایم‌های کلیشه‌ای، اخلاق‌مندی و آراستگی به مکرمت‌های روحی، آشنایی با اسلوب‌های جدید تحقیق و

** عضو هیئت علمی گروه تاریخ و تمدن اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد.

** این پیش‌گفتار توسط شورای سردبیری فصلنامه به منظور تجلیل از تلاش‌های علمی استاد گرانقدر دکتر شهیدی تهیه شده است. بدیهی است که آثار هر نویسنده‌ای، محاسن و کاستی‌هایی دارد و این نقد چیزی از قدر و منزلت استاد نمی‌کاهد. از این رو شورای سردبیری بر خود لازم دانست پیش از ورود به نقد، با نگاهی هر چند گذرا به زندگانی علمی استاد، از فعالیت‌های علمی ایشان یاد نماید.

برخورداری از شجاعت علمی در نقد و نظر، شمه‌ای از گلستان فضایل آن پیر دانش و دفتر است. به سال ۱۳۰۶ش در شهر بروجرده دیده به جهان گشود. گام‌های نخست در دانش اندوزی را در زادگاهش برداشت و سپس به قم آمد تا علوم دینی را هم بیاموزد و از خرمن بزرگانی، هم‌چون آیت‌الله بروجردی خوشه چیند. سالیانی از عمر شریفش را نیز در نجف‌اشرف گذراند و به دریافت درجهٔ اجتهاد از برخی مراجع آن توفیق یافت. پس از مدتی به تخت‌گاه (تهران) رفت تا استادان برتر و سرآمد روزگارش را شاگردی کند. آشنایی با مرحوم دکتر محمد معین، او را به محضر شادروان علی‌اکبر دهخدا کشاند و پس از تأسیس سازمان لغت‌نامه دهخدا، معاونت سازمان را بر عهده گرفت. همکاری استاد شهیدی با تشکیلات لغت‌نامه، هم‌چنان ادامه یافت و اکنون ادارهٔ علمی و مدیریت سازمان را بر عهده دارد.

ادب، تاریخ اسلام، تصحیح متون کهن، فرهنگ نامه‌نویسی و ترجمه، پاره‌ای از فعالیت‌های علمی آن استاد بزرگوار است. نگاهی به آثار و تألیفات قلمی ایشان، به‌خوبی نشان می‌دهد که قلم و اندیشه استاد شهیدی، چه اندازه در راه اعتلای فرهنگ دینی و علوم اسلامی، موفق و مؤثر بوده است. برخی از آثار ایشان عبارت است از:

- ۱- ابوذر غفاری نخستین انقلابی اسلام (ترجمه)، ۱۳۲۰.
- ۲- مهدویت در اسلام، ۱۳۲۴.
- ۳- جنایات تاریخ (سه جلد)، ۱۳۲۴.
- ۴- شیر زن کربلا، ترجمه کتاب السیده زینب بطله کربلا، اثر خانم بنت الشاطی، ۱۳۳۲.
- ۵- چراغ روشن در دنیای تاریک (زندگی امام سجاد علیه السلام)، ۱۳۳۵.
- ۶- انقلاب بزرگ، ترجمه کتاب الفتنه الکبری، اثر طه حسین، ۱۳۳۶.
- ۷- تصحیح آتشکدهٔ آذر، ۱۳۳۷.
- ۸- تصحیح دژ نادر، ۱۳۴۱.
- ۹- در راه خانهٔ خدا، ۱۳۵۶.
- ۱۰- پس از پنجاه سال (پژوهشی تازه پیرامون قیام امام حسین علیه السلام)، ۱۳۵۸.
- ۱۱- شرح لغات و مشکلات دیوان انوری، ۱۳۵۸.



- ۱۲- زندگی حضرت فاطمه علیها السلام، ۱۳۶۰.
- ۱۳- آشنایی با زندگی امام صادق علیه السلام، ۱۳۶۲.
- ۱۴- زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، ۱۳۶۵.
- ۱۵- ستایش و سوگ امام هشتم علیه السلام، ۱۳۶۵.
- ۱۶- ترجمه نهج البلاغه، ۱۳۶۸.
- ۱۷- عرشیان، ۱۳۷۱.
- ۱۸- شرح مشوی شریف (دنباله کار مرحوم بدیع الزمان فروزانفر)، ۱۳۷۳.
- ۱۹- از دیروز تا امروز (مجموعه مقالات استاد شهیدی)، ۱۳۷۳.
- ۲۰- علی علیه السلام از زبان علی علیه السلام، ۱۳۷۶.
- ۲۱- تاریخ تحلیلی اسلام تا نیمه نخست سده چهارم، ۱۳۸۳.

و چندین اثر و دهها مقاله علمی.

تحقیقات و تألیفات استاد سیدجعفر شهیدی در زمینه‌های مختلف علمی، همگی مغتنم، خواندنی، بصیرت‌افزا و در خور ستایش است، به ویژه آن‌چه از قلم او در عرصه تاریخ اسلام تراویده است، بسیار نکته‌آموز و دیده‌گشاست. بسیاری از آثار استاد شهیدی به زبان‌های مختلف دنیا، ترجمه و منتشر شده و همین آثار، جوایز فراوانی را نصیب نویسنده آن‌ها کرده است. دریافت نشان درجه یک علمی، از ریاست جمهوری وقت، در سال ۱۳۷۴، یکی از دهها نشان و جوایزه علمی استاد است.

در این مختصر، سر آن نداریم که شناسنامه آثار و اثمار آن استاد گرامی را بگشاییم و مشتى از خروار را بازگوییم. همین قدر باید گفت و گذشت که هر دفتري که او پرداخته و هر اثری که وی ساخته است، نمونه درخشانی از آثار تحقیقی در عرصه‌های علمی است و سزاوار بازخوانی و بازرسی‌های مکرر.

کتاب تاریخ تحلیلی اسلام را نیز می‌توان یکی از مشهورترین و پاکیزه‌ترین آثارى دانست که در این عرصه عریض، رخسار نموده و چشم‌های بسیاری را متوجه خود کرده است. آن‌چه در این کتاب نیز از قلم و اندیشه استاد شهیدی می‌آموزیم، جسارت نقد و تازه‌گویی و مقاومت

علمی در برابر مشهوراتی است که پایه و اساس محکمی ندارند. اهتمام و علاقه‌مندی نویسندۀ این اثر به نقد و سرند اندیشه‌ها، این جرأت و جسارت را به دیگران نیز می‌دهد که آثار وی را از منظر نقد بنگرند و هر از گاه بر آن خرده گیرند.

در نوشتار حاضر، می‌کوشیم کتاب ارج‌مند تاریخ تحلیلی اسلام را با سنجه‌ها و معیارهای علمی بیازماییم و غث و سمین آن را بسنجیم تا از این ره‌گذر، قدر و بهای کتاب نمایان گردد و هم‌چنین برخی گزاره‌های آن، نقد و توزین علمی شود.

مشخصات کتاب‌شناسی

سیدجعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، چاپ اول: تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۳، دوازده + ۳۹۴ ص.

کتاب تاریخ تحلیلی اسلام به بررسی تاریخ اسلام «از آغاز تا نیمه نخست سده چهارم هجری» پرداخته است. این کتاب در حقیقت چاپ جدیدی از کتابی است تحت همین عنوان که بیشتر به دفعات منتشر شده است. وجه تفاوت این چاپ با چاپ‌های پیشین، بسط قلمرو تحقیق توسط نویسنده است؛ در چاپ‌های پیشین، نویسنده، تاریخ اسلام را از آغاز تا پایان دوره اموی (۱۳۲ق) بررسی کرده بود، ولی در این چاپ، تاریخ اسلام تا نیمه اول قرن چهارم (حدود سال ۳۳۰ق) بررسی شده است. بنا به اظهار ناشر، نویسنده تجدید نظرهایی نیز در مطالب پیشین انجام داده است. علاوه بر این، اغلاط چاپی تصحیح و فهرستی از اعلام نیز به پایان کتاب ضمیمه شده است.^۱

نقد و داوری ما در خصوص این کتاب در دو بخش ارائه خواهد شد:

۱. نقد و ارزیابی عناصر بیرون متن، مانند نویسنده، ناشر، اندیشه و بینشی که اثر در چهار چوب آن تألیف شده است؛
۲. نقد و ارزیابی عناصر درون متن، شامل عنوان اثر، ادبیات موضوع، محتوای اثر، ادبیات متن، روش نویسنده و کمیت اثر.

۱. شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص پنچ.

۱. نقد عناصر بیرون متن

۱-۱. نویسنده

سید جعفر شهید متخصص در فقه و اصول، دارای مدرک دکترای ادبیات فارسی،^۱ استاد دانشگاه تهران و رئیس مؤسسه لغت نامه دهخدا^۲ و صاحب آثاری در ادبیات و تاریخ اسلام و تشیع است. از جمله مشهورترین آثار ایشان می‌توان به ترجمه *نهج البلاغه* و همین کتاب (تاریخ تحلیلی اسلام) اشاره کرد. بر اساس آنچه گذشت، دکتر شهیدی تحصیلات آکادمیک در زمینه تاریخ ندارد، ولی سال‌های متمادی است که در تاریخ اسلام به مطالعه و پژوهش پرداخته و آثار متعددی در این زمینه خلق کرده است. این نکته، یعنی تحصیل و حتی تدریس نکردن در این رشته (مؤلف هنگام بحث از همین کتاب، خود را «معلم ادبیات» خوانده است).^۳ ممکن است در برابر کارنامه مؤلف علامت سؤالی قرار دهد، ولی نمی‌توان انکار کرد که احاطه دکتر شهیدی بر فقه و اصول و ادبیات فارسی و عربی و سال‌ها غور و بررسی در منابع و مآخذی که مستقیم یا غیر مستقیم، حوادث و وقایع تاریخ اسلام را در خود منعکس کرده‌اند، او را در مطالعات تاریخی مدد بسیار رسانده‌اند.

۱-۲. ناشر

کتاب *تاریخ تحلیلی اسلام* به خلاف آنچه در یادداشت ناشر آمده است،^۴ اولین بار در سال ۱۳۶۲ و آن هم توسط مرکز نشر دانشگاهی به چاپ نرسیده، بلکه اولین بار در دو جلد با عنوان *تحلیلی از تاریخ اسلام*، توسط «نهضت زنان مسلمان» چاپ شده است. چاپ دوم جلد اول، تاریخ ۱۳۵۹ را در شناسنامه دارد. تاریخ چاپ جلد دوم نیز سال ۱۳۶۰ است. مدت‌ها بعد از این بود که مقارن بازگشایی دانشگاه‌ها در سال ۱۳۶۲، مرکز نشر دانشگاهی برای عرضه

۱. علی اصغر محمدخانی، نامه شهیدی، ص ۸-۹.

۲. همان، ص ۱.

۳. همان، ص ۲۵.

۴. شهیدی، همان، ص پنج.

کردن متنی مناسب برای تدریس تاریخ اسلام که در برنامه درسی جدید همه رشته‌های دانشگاهی گنجانیده شده بود، مبادرت به چاپ این کتاب کرد. اما چاپ حاضر که در حقیقت، نسخه جدیدی از این کتاب است، نام دو ناشر را در شناسنامه خود دارد: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و مرکز نشر دانشگاهی. این هر دو ناشر، جزء ناشران معتبر علمی و در عین حال، دولتی و وابسته به نهادهای آموزش عالی کشور (وزارت علوم و شورای عالی انقلاب فرهنگی) هستند. بنابراین در حالی که چاپ کتابی توسط این دو ناشر می‌تواند نشانه اهمیت و اعتبار علمی آن به شمار آید، در عین حال باید به این نکته توجه کرد که به دلیل وابستگی این هر دو ناشر به نهادهای رسمی، محتوای اثری که توسط آن‌ها منتشر شود، نمی‌تواند با افکار، ارزش‌ها و باورهای حاکم بر این نهادها ناسازگاری داشته باشد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که محتوای چنین اثری خود به‌خود باید با تفکرات نهادهای رسمی کشور سنخیت داشته باشد یا دست‌کم مخالف آن نباشد.

۱-۳. خوانندگان

آن‌گونه که نویسنده محترم در یادداشت مختصری که بر این چاپ کتاب خود نوشته، آورده است، ایشان این کتاب «مختصر» را با هدف «راهنمایی دانشجویان» تألیف کرده است.^۱ ناشر نیز در یادداشت خود، کتاب را به «پژوهشگران تاریخ و به ویژه آنان که مشتاق‌اند تاریخ تحلیلی اسلام را مطالعه کنند» تقدیم کرده است.^۲ بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که مخاطبان کتاب، دانشجویان و اهل تحقیق و نظرند.

اما تعیین این نکته که این کتاب طی حدود ۲۵ سالی که از زمان انتشار آن می‌گذرد تا چه میزان توانسته با مخاطبان خود ارتباط برقرار کند، کاری چندان آسان نیست، زیرا گرچه چاپ‌های متعدد کتاب که آن را در شمار یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های تاریخی سالیان اخیر قرار داده است، می‌تواند برای سنجش جایگاه آن در میان مخاطبان، ملاک و مبنایی به شمار آید، ولی توجه به این نکته که بخش بسیار مهمی از این موفقیت مرهون معرفی گسترده این

۱. همان، ص هفت.

۲. همان، ص پنج.

کتاب به عنوان متن «درس عمومی تاریخ اسلام» در دانشگاه‌هاست، قضاوت در این باره را مشکل می‌سازد؛ به این معنا که نمی‌توان مشخص کرد که در صورت عدم الزام دانشجویان به تهیه این کتاب به عنوان متنی که باید آن را بخوانند و امتحان دهند، چاپ و تیراژ تاریخ تحلیلی اسلام چه وضعی پیدا می‌کرد.

توجه به دو نکته دیگر نیز در این باره لازم است: اول، این که کتاب تاریخ تحلیلی اسلام به دلایل متعدد، متن درسی مناسبی نیست و دوم، این که شرح درس عمومی تاریخ اسلام در رشته‌های دانشگاهی با درگذشت پیامبر ﷺ (۱۱ق) پایان می‌پذیرد، به همین دلیل در چاپ‌های پیشین کتاب حداکثر ۵۰ درصد و در چاپ فعلی تنها حدود ۳۵ درصد از متن، مورد استفاده دانشجویان قرار می‌گیرد و بخش مهم و قابل توجهی از آن به اغلب احتمال نخوانده باقی می‌ماند.

۱-۴. بینش و اندیشه‌ای که نویسنده، اثر خود را در چهارچوب آن خلق کرده است

به طور کلی می‌توان در سال‌های دهه ۵۰ شمسی (تاریخی که تحریر اولیه کتاب تاریخ تحلیلی اسلام، در آن فراهم آمده است) در عرصه تاریخ‌نویسی کشورمان، بینش و اندیشه‌هایی، مانند جریان ناسیونالیستی، جریان مارکسیستی، جریان دانشگاهی و جریان مذهبی را از یکدیگر تفکیک کرد. در این میان، جریان مذهبی البته جایگاه ویژه‌ای داشت و در آن سال‌ها خود به سه جریان کوچک‌تر تقسیم می‌شد که اتفاقاً هر سه به تاریخ اسلام، تحلیل آن و خلق آثاری در این رشته، توجه نشان می‌دادند. این سه جریان عبارت بودند از:

- ۱- سنتی‌ها،
- ۲- ایدئولوژیک‌ها،
- ۳- مذهبیون نواندیش.

در میان سنتی‌ها تفاوت چندانی میان تاریخ و کلام وجود نداشت و معمولاً از مطالعات تاریخی و نوشتن آثاری در این زمینه، اثبات یا تقویت مبانی اعتقادی منظور نظر بود. اما ایدئولوژیک‌ها در پی استفاده از تاریخ اسلام برای دفاع از اسلام و تشیع در برابر مکاتب فکری معاصر و نیز ایجاد شور و حرکت در میان مخاطبان خود، به‌ویژه جوانان تحصیل‌کرده بودند، بنابراین نزد ایشان هم مطالعه و بیان حقایق تاریخ اسلام وسیله بود و نه هدف.

امام‌مذهبیون نواندیش معمولاً به دلیل تحصیلات و گاه اشتغالات دوگانه حوزوی و دانشگاهی خود، در حالی که پای‌بند سنت بودند، چشمی نیز به مسائل جدید داشتند. این اندیشه در حالی که با هر دو جریان پیش‌گفته مشترکاتی داشت، دارای ویژگی‌های خاص خود بود. نزد مذهب‌مذهبیون نواندیش نیز به دلیل تقید به اعتقادات، همانند دو جریان پیشین، خروج از چهارچوبی که مذهب خلق کرده بود، مقدور نبود. پرداختن به تاریخ اسلام و تشیع در آن، بیشتر جنبه تربیتی داشت. نویسندگان این آثار، عمدتاً در پی شبهه‌زدایی بودند و در این راه معمولاً با آرا و دیدگاه‌های مستشرقان و گاه برخی جریان‌های ناسیونالیستی داخلی رودررو می‌شدند. آثاری که در چهارچوب چنین اندیشه‌ای خلق می‌شدند، از نظر فرم، نه سادگی و بساطت آثار سنتی‌ها را داشتند و نه زیبایی آثار ایدئولوژیک‌ها را، با وجود این، فرم و ادبیات آن‌ها از نظرگاه علمی تا حدی قابل قبول‌تر از آثار دو گفتمان دیگر بود.

به نظر این جانب، دکتر شهیدی متعلق به چنین گفتمانی است و کتاب *تاریخ تحلیلی اسلام* به این حوزه از تاریخ‌نویسی معاصر ایران تعلق دارد.

۲. نقد عناصر درونی

۱-۲. عنوان اثر

عنوان کتاب مورد بحث مرکب از سه واژه «تاریخ»، «تحلیلی» و «اسلام» است. دو واژه اول و آخر در ظاهر، بار ارزشی و احساسی خاصی ندارند و به نظر می‌رسد نه بکنند و نه جذابیتی ویژه برای عنوان یک کتاب را واجدند، ولی واژه «تحلیلی» وضعی دیگر دارد؛ این واژه به روش کار نویسنده اشاره دارد و تمایز این اثر از آن دسته آثاری را که تنها به نقل روایات تاریخ اسلام اکتفا کرده‌اند، نشان می‌دهد.

اما نکته مهم‌تر جایگاه این واژه در اندیشه و بینش رایج در زمان چاپ اول کتاب (اواخر دهه پنجاه شمسی) است. در اندیشه انقلابی رایج در آن ایام، واژه‌هایی مانند «تحلیل» و «تحلیلی»، رواجی تام و مقبولیتی فراگیر داشت. اصولاً در آن فضا هر امری تحلیل می‌شد و این تحلیل مبنای عمل انقلابی قرار می‌گرفت. بنابراین، انتخاب این واژه توسط نویسنده

مرکز تحقیقات کمپوتر علوم اسلامی

محترم، هم بیان‌گر تأثیرپذیری او از این اندیشه، و هم حاکی از کوشش ایشان برای یافتن مخاطبانی در آن فضا بوده است.

مطلب دیگر این که به‌رغم آن که عنوان انتخاب شده توسط نویسنده، بیان‌گر جهت‌گیری دینی و مذهبی خاصی نیست، ولی اولین کلماتی که ایشان در یادداشت خود بر همین چاپ کتاب نوشته‌اند، تمایلات و جهت‌گیری ایشان را آشکار می‌سازد: «بسم‌الله و الصلوة علی محمد و آله». نویسنده این چنین خواننده را آگاه می‌کند که کتاب متعلق به نویسندگانی مسلمان و شیعه است و به صورت منطقی نمی‌توان در آن به «تحلیلی» متفاوت از مبانی این دین و مذهب دست یافت.

۲-۲. ادبیات موضوع^۱

نویسنده محترم به این موضوع اشاره‌ای نکرده و طبیعتاً اشتراک و اختلاف اثر خود را با آثار مشابه در این باب، بیان ننموده است. بنابراین، خواننده تا پیش از خواندن اثر نمی‌تواند تفاوت‌ها و تمایزهای این کتاب را با آثار مشابه دریابد. به عنوان مثال، خواننده در آغاز کار نمی‌داند وجه تمایز این کتاب با تاریخ اسلام دکتر فیاض (که از جهاتی به این کتاب شباهت دارد) چیست و این را می‌توان نقضی در کار کتاب دانست.

۲-۳. محتوا

در خصوص محتوای کتاب تاریخ تحلیلی اسلام باید گفت که از این منظر در آن با موارد مختلف و گاه ناسازگاری روبه‌رو هستیم که اکنون به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

۲-۳-۱. ارائه تحلیل‌های خوب و مناسب

کتاب تاریخ تحلیلی اسلام در موارد متعددی تحلیل‌های خوب و به‌جا - دست‌کم در میان کتاب‌های مشابه فارسی - از حوادث مختلف تاریخ اسلام دارد. به عنوان مثال به مواردی اشاره می‌کنیم:

1 . Literature review.

- نویسنده در خصوص علل و دلایل مخالفت بزرگان مکه با اسلام و نیز پذیرش تعالیم این دین از سوی ضعفای شهر، تحلیل جالبی ارائه داده است.^۱

- تقریباً تمامی مطالبی که نویسنده در خصوص دوران خلافت عثمان ارائه کرده است تحلیل‌های مفیدی درباره بر سر کار آمدن، اوضاع دوران خلافت و سرانجام زمینه‌های سقوط و قتل او دارد. این بخش از کتاب کاملاً تحلیلی و سازگار با عنوان کتاب است.^۲

- مؤلف محترم در خصوص خوارج و موضوع حکمیت نیز تحلیل‌هایی جالب و در مواردی بدیعی ارائه کرده است.^۳

ایشان تحلیلی جالب از دسته‌بندی‌های سیاسی در عراق در واپسین ایام خلافت امام علی علیه السلام به دست داده که به خصوص آن‌چه درباره دلیل حمایت اشراف کوفه از امام در برابر خوارج گفته شده، جالب توجه است.

- تحلیل نویسنده از تأثیر کشتار حژه در رفتار مردم مدینه پس از این واقعه نیز تحلیلی عمیق و جالب است.^۴

۲-۳-۲. ارائه تحلیل‌های نادرست یا نارسا کامپیوتر علوم اسلامی

کتاب تاریخ تحلیلی اسلام از تحلیل‌های نادرست یا نارسا خالی نیست. به مواردی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

- آن‌چه مؤلف محترم در تحلیل زمینه‌های ظهور اسلام در جامعه مکه ارائه کرده،^۵ بیش از حد رنگ و بوی اجتماعی و طبقاتی به خود گرفته و تأثیر برخی اندیشه‌های رایج در دوران تألیف کتاب، در آن مشهود است.

- آن‌چه نویسنده در خصوص شکل‌گیری سه فرقه مهم مرجئه، جهمیه و معتزله عنوان

۱. شهیدی، همان، ص ۵۰.

۲. همان، ص ۱۳۹-۱۵۰.

۳. همان، ص ۱۵۵-۱۶۲.

۴. همان، ص ۲۰۴.

۵. همان، ص ۳۷.

کرده است،^۱ به نظر درست نمی‌آید. نویسنده در باب مرجئه آورده است که این تفکر را «طرفداران خلیفه‌های فاسد به خاطر برکنار داشتن آنان از انتقاد مردم پدید آوردند». در خصوص جهمیه نیز آورده است که آنان نیز «به صورتی دیگر برای خلیفه‌های اموی پشتیبان فکری بودند و آنان را از کیفر گناهانی که می‌کردند تبرئه می‌کردند». نیز ظهور معتزله و رونق یافتن کار ایشان را به سرنگونی امویان و بر سرکار آمدن عباسیان نسبت داده است. به نظر می‌رسد چنین دیدگاه‌هایی ناشی از نوعی سیاست زدگی در تحلیل مسائل تاریخی باشد، زیرا اولاً: نویسنده محترم سند و مدرکی در این خصوص ارائه نداده است، ثانیاً: شکل‌گیری مرجئه را می‌توان به عوامل فکری - مذهبی و اجتماعی نیز نسبت داد. به عنوان مثال می‌دانیم که یکی از مشهورترین عقاید مرجئه این بود که نباید درباره اعمال و رفتار دیگران قضاوت کرد. واقعیت این است که چنین گزاره‌ای را می‌توان در انجیل نیز یافت، آن‌جا که آمده است: «دیگران را محکوم نکنید تا خدا شما را محکوم نکند».^۲ این درست است که برخی شخصیت‌ها و محافل مرجئه از طرف بعضی امویان، مانند حجاج بن یوسف حمایت می‌شدند،^۳ ولی فراموش نکنیم که هم اینان در برابر اجبار حجاج به لعن علی علیه السلام، با او به مخالفت برخاستند و کار او را نوعی بدعت دانستند. نیز توجه داشته باشیم که در سال ۸۲ ق در نبرد دیرالجمام علیه او جنگیدند.^۴ جالب این که جعد بن درهم که از مرجئه و معلم مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی بود به سبب اعتقاداتش، به دستور هشام بن عبدالملک به بصره تبعید شد و در آن‌جا به دست فرماندار اموی، خالد بن عبدالله قسری، به وضع فجیعی به قتل رسید.^۵

در خصوص جهمیه نیز نکته جالب این است که رئیس و بنیان‌گذار این فرقه، یعنی جهم بی صفوان کسی است که سلاح برگرفت و با دولت اموی جنگید و سرانجام در مرو به دست

۱. همان، ص ۳۱۳-۳۱۴.

۲. انجیل لوقا، بخش ۶، آیه ۳۷.

۳. محمدجواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۰۴.

۴. همان، ص ۴۰۴-۴۰۵.

۵. ابن ندیم، الفهرست، ص ۴۰۱.

امیر اموی خراسان، نصر بن سیار به قتل رسید.^۱

اما در خصوص معتزله نیز باید گفت که اگر رونق کار آنان به دلیل سرنگونی امویان و بر سر کار آمدن عباسیان بوده است، چگونه است که به گفته نویسنده محترم، عباسیان و عمالشان پیوسته تا قبل از مأمون، به آنان تعرض می‌کردند؟^۲ این چنین معلوم می‌شود که آنچه آقای دکتر شهیدی در این باره آورده دست‌کم روایت‌های تاریخی معارضی دارد که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت. بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که نویسنده محترم در این تحلیل بدون توجه به ریشه‌های عمیق شکل‌گیری این فرقه‌ها، تنها به ساده‌کردن موضوع پرداخته و به نقل برخی مشهورات بسنده کرده است.

- یکی از مهم‌ترین تحلیل‌های دکتر شهیدی در این کتاب، نقدی است که درباره «سرانجام بنی‌قریظه» ارائه کرده و براساس دلایل عقلی و نقلی این ماجرای مشهور را انکار کرده است. بر اساس نظر ایشان اختلاف موجود میان روایت‌های مربوط به این واقعه، به‌خصوص آنچه ابن‌اسحاق، طبری و واقدی نقل کرده‌اند، مانع از پذیرش این داستان است، ضمن این‌که این داستان با سیره و سنت پیامبر نیز سازگار نیست و به همین دلیل می‌توان گفت ساختگی است. اما تحلیل ایشان در این باره نادرست است، زیرا مراجعه دقیق به روایات مشهور و رایج ابن‌اسحاق و طبری از یک سو و واقدی^۳ از سوی دیگر، مشخص می‌سازد که به‌رغم سخن مؤلف محترم، میان این روایات اختلافی وجود ندارد و این روایت‌ها به گونه‌ای مکمل یکدیگرند و نه مخالف هم. علاوه بر این، قرآن - به عنوان قدیمی‌ترین و معتبرترین اثر در تاریخ اسلام - به این ماجرا تصریح کرده و از قتل و اسارت این قوم سخن گفته است.^۴ بنابراین، دلیل رد این واقعه توسط دکتر شهیدی مربوط به مشکلی است که در نوع نگاه ایشان به این حادثه تاریخی وجود دارد؛ به این معنا که ایشان در این مورد، واقعه قتل و اسارت این قبیله یهودی را با توجه به تبعات و نتایج بعدی آن تحلیل کرده و به اصطلاح، زمان گذشته را در آینده دیده و چون به قول ایشان «این داستان ... در قرن اخیر دستاویزی برای شرق

۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۰۴-۴۰۶ و شهرستانی، توضیح الملل، ج ۱، ص ۴۹.

۲. شهیدی، همان، ص ۳۱۳.

۳. واقدی، المناری، ج ۲، ص ۵۱۳-۵۱۶.

۴. احزاب (۳۳) آیه‌های ۲۵-۲۷.



شناسان، مخصوصاً یهودیان اسلام‌شناس شده است»^۱ به جای تحلیل و تبیین آن، راه‌حل را انکار اصل ماجرا دانسته است.

۲-۳-۳. آوردن مطالب نه چندان ضروری

تاریخ تحلیلی اسلام - همان‌گونه که نویسنده خود اشاره کرده است -^۲ به طور کلی کتابی موجز و مختصر است و نویسنده در ارائه مطالب، از محدوده تاریخ پا فراتر نرفته است. بنابراین، مطالب زائد و حتی تکراری در آن چندان به چشم نمی‌خورد. با وجود این، ایشان در موارد اندکی به مطالبی پرداخته که می‌توان آن‌ها را با عنوان و سبک و سیاق کتاب ناهماهنگ دانست:

- هنگام یادکرد از گروه ذات العشیره (۶) داستانی در خصوص علی علیه السلام و عمار آورده است^۳ که نقل آن هیچ ضرورتی ندارد.

- وقتی از امامان کاظم، رضا و جواد علیهم السلام سخن گفته^۴ به سبک کتاب‌های قدیمی مانند تاریخ یعقوبی، تعدادی از کلمات قصار این حضرات را نیز نقل کرده است که به‌رغم زیبایی این سخنان و نیز محتوای غنی آن‌ها، متأسفانه باید گفت با سبک و سیاق کتاب، هم‌خوانی ندارد. جالب این که مؤلف محترم در خصوص سایر ائمه علیهم السلام چنین کاری صورت نداده است.

- هنگامی که درباره یکی از نواب خاص امام دوازدهم، یعنی علی بن محمد سمری سخن گفته، ناگهان به توضیحی لغوی درباره ضبط و معنای کلمه «سمری» پرداخته^۵ که به فرض ضرورت این توضیح، جای آن در پاورقی است نه در متن.

۲-۳-۴. نادرستی برخی مطالب و اطلاعات ارائه شده

برخی اطلاعات و مطالب کتاب دارای اشکال است. به این موارد اشاره می‌کنیم:

۱. شهیدی، همان، ص ۹۴.

۲. همان، ص ۱۱۵.

۳. همان، ص ۷۸.

۴. همان، ص ۳۰۰، ۳۰۹ و ۳۲۸.

۵. همان، ص ۳۶۵.

- نویسنده محترم آورده است: «حجاز ... را حجاز نامیده‌اند، چون در جهت شمالی یمن و شرق تهامه قرار دارد و این دو قسمت را از هم جدا می‌کند.»^۱ آن‌چه در جغرافیای تاریخی عربستان مشهور است این است که حجاز را حجاز گفتند به این دلیل که میان تهامه و نجد قرار داشت.

- ایشان در چهل ساله بودن خدیجه هنگام ازدواج با پیامبر تشکیک کرده و آورده است: «با توجه به فرزندانی که خدیجه به دنیا آورد، می‌توان احتمال داد که سن او کمتر از این مقدار بوده است.»^۲ این سخن به نظر درست نمی‌نماید، چون اگر این قول معقول را بپذیریم که زهرا، یعنی آخرین فرزند خدیجه، پنج سال پیش از بعثت به دنیا آمد، سن خدیجه در این هنگام پنجاه سال بوده است و این غیر طبیعی نیست.

- نویسنده محترم، مقایسه‌ای میان یونس بن بکیر (یکی از راویان ابن اسحاق) و ابن هشام و طبری صورت داده^۳ و چنین برداشت می‌شود که طبری از این دو قدیمی‌تر است، حال آن‌که واقعیت خلاف این است و طبری از یونس و ابن هشام متأخرتر است.

- تعداد جنگ‌هایی را که در سال ششم هجری رخ داده «دو سه جنگ» ذکر کرده است،^۴ ولی واقعیت این است که سال ششم هجرت از نظر تعداد جنگ‌ها در تاریخ اسلام سالی استثنایی است، به گونه‌ای که حدود یک سوم جنگ‌های دوران پیامبر در این سال اتفاق افتاده است.^۵

- نویسنده آورده است: «عراقیان در سراسر حکومت علی و فرزندان‌ش حسن و حسین و ...»^۶ ولی ما می‌دانیم که امام حسین علیه السلام هیچ‌گاه موفق به تشکیل حکومت نشد.

- ایشان نوشته است: «حکومت ادریسیان ... تا سال سی صد و هفتاد و چهار ادامه داشت و با انقراض دولت فاطمیان مصر، دولت آنان نیز برافتاد.»^۷ واقعیت این است که برافتادن

۱. همان، ص ۵.

۲. همان، ص ۴۲.

۳. همان، ص ۴۷.

۴. همان، ص ۹۷.

۵. واقدی، همان، ج ۲، ص ۵۳۴ به بعد.

۶. شهیدی، همان، ص ۱۷۸.

۷. همان، ص ۲۹۶.

ادریسیان ربطی به سقوط فاطمیان مصر نداشت. همان‌گونه که مؤلف محترم اشاره کرده‌اند، ادریسیان در سال ۳۷۴ق برافتادند، ولی تاریخ سقوط فاطمیان مصر ۵۶۷ق است.^۱ بنابراین چگونه اتفاقی که در نیمه دوم قرن ششم رخ داده می‌تواند علت حادثه‌ای باشد که دو قرن پیش از آن پدید آمده است.

روشن است که اغلب این موارد ناشی از سهوالقلم است و مسلم است که نویسنده محترم به چنین موضوعاتی آگاهی کامل دارند.

۲-۳-۵. اظهار سخنان مخالف و ناسازگار

مؤلف محترم در مواردی سخنانی گفته است که گاه در این کتاب و گاه در آثار دیگر خود، خلاف آن را اظهار کرده است. به عنوان نمونه به مواردی اشاره می‌کنیم:

- ایشان به صراحت از بنا نهادن مسجد قبا توسط پیامبر یاد کرده،^۲ ولی در صفحه بعد این سخن انکار شده و آورده است که این مسجد ساخته دست پیامبر نیست، بلکه بعدها توسط بنی‌حارثه ساخته شده است.

- نویسنده محترم به ماجرای سرودن قصیده مشهور فرزدق در مدح امام سجاد علیه السلام در مسجدالحرام و در حضور هشام بن عبدالملک اشاره کرده و آورده است: «سرودن چنان مدیحه و شیوع آن در زبان‌ها بیم جان داشت، لیکن این شاعر به‌خاطر دوستی اهل‌بیت و نیز سرزنش این خلیفه زاده اموی هرگز ندی را به خود خرید».^۳

اما جالب این است که دکتر شهیدی به خلاف این سخنان، در کتابی دیگر و طی بحثی مفصل، هم اصالت بیت‌های بسیاری از این قصیده را زیر سؤال برده، هم در سروده شدن آن‌ها توسط فرزدق تشکیک کرده و هم ارادت و دوستی فرزدق را نسبت به اهل بیت انکار کرده است و این با آن‌چه در کتاب *تاریخ تحلیلی اسلام* آمده است، سازگاری ندارد. درست است که بر اساس تاریخ مندرج در مقدمه کتاب *زندگانی علی بن الحسین*، دکتر شهیدی این کتاب را

۱. باسورث، سلسله‌های اسلامی جدید، ص ۱۴۰.

۲. شهیدی، همان، ص ۶۳.

۳. همان، ص ۲۸۸.

در سال ۱۳۶۴، یعنی چند سال بعد از چاپ تاریخ تحلیلی اسلام منتشر کرده است، ولی می‌دانیم که هر دو کتاب پس از آن بارها تجدید چاپ شده‌اند و امکان تصحیح مطلب فراهم بوده است. جالب این که در چاپ اخیر تاریخ تحلیلی اسلام نیز با وجود این که کتاب، حروفچینی مجدد شده، این تناقض برطرف نگردیده است.^۱

۲-۴. ادبیات (نثر و لحن کتاب، پاراگراف بندی، نقل قول‌ها)

۲-۴-۱. نثر کتاب

نثر تاریخ تحلیلی اسلام، نثری است روان و خالی از حشو و زوائد و تکرار، به همین دلیل خواننده به آسانی با آن ارتباط برقرار می‌کند و از طریق آن به سهولت مقصود نویسنده را در می‌یابد. حتی می‌توان از این فراتر رفت و گفت که نثر دکتر شهیدی در این کتاب نثری جان‌دار، زیبا و دل‌نشین است و این را می‌توان حاصل علم و احاطه ایشان بر ادبیات فارسی و عربی و سال‌ها ممارست با متون نثر و نظم این دو زبان و نیز ذوق و سلیقه ایشان دانست. جالب این که ایشان در مواردی حتی تفنن به خرج داده و جملاتی را در قالب نثر مسجع آورده است. برای نمونه به این جملات دقت کنید:

«عمرو بن سعید اشدق ... گفت: یزید همان است که آرزو دارید و عدالتی دارد که می‌خواهید و پس از این سخنان، دیگر دین‌فروشان و دنیاخران ... یزید را بدان چه در او نبود ستودند و آن چه را در او بود از وی زدودند».^۲

با وجود این، متن کتاب گاه اشکال‌هایی دارد که شاید بیشتر آن‌ها را بتوان به عدم دقت در ویراستاری کتاب نسبت داد. به این موارد اشاره می‌کنیم:

الف) وجود ابهام در برخی جمله‌ها

- «در پیمودن راه‌های دراز، سرعت شتر سه برابر اسب است».^۳ به راستی این جمله چه معنایی می‌دهد؟ یعنی طاقت شتر بیش از اسب است و به این دلیل بیش از اسب راه

۱. شهیدی، زندگانی علی بن‌الحسین علیه السلام، ص ۱۱۳-۱۳۳.

۲. همو، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۱۸۸.

۳. همان، ص ۲.

می‌پیماید یا این که اصولاً شتر سریع‌تر از اسب حرکت می‌کند؟ ظاهراً چنین نیست. به هر حال، جمله ابهام دارد.

- «آلیوس گالیوس [(رومی)] با لشکری به جنوب عربستان حمله برد و در مدت چند روز خود را به مأرب رساند».^۱ سؤال این است مگر این سردار رومی از کجا حرکت کرده بود که ظرف «چند روز» به مأرب رسید. و اصولاً «چند روز» یعنی چند روز؟

- «در قرآن کریم هر جا حنیف و یا حنفا آمده، مقصود کسانی است که بر دین فطرت ابراهیمی هستند».^۲ به راستی «بر دین فطرت ابراهیمی» بودن یعنی چه؟

- «ابوسفیان در سال چهارم هجرت گروهی را به بدر آورد، اما در وسط راه، پشیمان شد و برگشت».^۳ می‌بینیم که صدر و ذیل این کلام با هم، هم‌خوانی ندارد. این را می‌دانیم که ابوسفیان به بدر نیامد و از بین راه آن برگشت. بنابراین چگونه می‌توان گفت: «ابوسفیان ... گروهی را به بدر آورد»؟

- در مورد متنبیان آورده است: «سرانجام شکست خوردند و ناپدید شدند».^۴ سؤال این است که ناپدید شدن مدعیان نبوت یعنی چه؟ یعنی پنهان شدند؟ یعنی مردند؟ و یا ...

- «گروهی هم بودند که نمی‌دانستند از مدینه و شخص ابوبکر اطاعت کنند».^۵ در این جمله «نمی‌دانستند» به چه معناست؟

- عبدالرحمان بن رستم ... از سرزمین‌های شرق جنوبی ایران برخاسته بود».^۶ در جغرافیا معمولاً گفته می‌شود «جنوب شرقی» و واژه «شرق جنوبی» حتی به فرض درستی آن، نامأنوس است.

البته شاید بتوان اغلب این ابهامات را از سنخ اغلاط تاییدی دانست.

۱. همان، ص ۱۵.
۲. همان، ص ۳۴.
۳. همان، ص ۹۲.
۴. همان، ص ۱۰۵.
۵. همان، ص ۱۱۸.
۶. همان، ص ۱۶۶.

ب) کاربرد بعضی کلمات نادرست یا نامناسب

- «دولت‌هایی که این مهاجران تشکیل دادند، غسانیان، لخمیان و آل‌کنده می‌باشند».^۱
کلمه «می‌باشند» واژه‌ای غیر فصیح است که اگر چه کثرت استعمال آن، اندک اندک تبدیل به مجوزی برای کاربرد بیشتر آن شده است، ولی از نویسنده‌ای چون دکتر شهیدی که سال‌ها مؤسسه لغت‌نامه دهخدا را سرپرستی کرده و فرهنگ معین را به چاپ رسانده است، می‌توان انتظار داشت که از به کاربردن چنین واژه‌ای خودداری کند.

- نویسنده در مواردی کلماتی کهنه و نامناسب به کار می‌برد که دلیل آن معلوم نیست، مثلاً در یک‌جا به جای چهل و هشت میلیون آورده است: «چهل و هشت هزار هزار».^۲ این موضوع دو جای دیگر نیز تکرار شده است. در یک مورد آمده است: «دو هزار هزار و پانصد هزار».^۳ در صورتی که طبق استعمال رایج در زبان فارسی می‌توانست بنویسد: دو میلیون و پانصد هزار. در عبارتی دیگر نیز به جای عدد قابل فهم یک میلیون و پانصد هزار، آورده است: «هزار هزار و پانصد هزار».^۴

- به نظر می‌رسد در پاورقی ۲ صفحه ۳۵ که به ترجمه آیه ۱۲۶ سوره بقره اختصاص دارد، اشتباهی صورت گرفته است. محتوای آیه، دعای ابراهیم برای مکه و اهل آن است که «ربّ اجعل هذا بلداً آمناً و ارزق أهله من الثمرات من آمن منهم بالله و الیوم الآخر» و نویسنده محترم ترجمه کرده‌اند: «پروردگار من! این شهر را ایمن گردان و از مردم آن، آنان که به خدا و روز رستاخیز، گرویده‌اند را میوه‌ها روزی کن». سخن بر سر ترجمه واژه «الثمرات» است که نویسنده محترم آن را «میوه‌ها» ترجمه کرده و این اگر چه ظاهراً اشتباه نیست، ولی با توجه به وضعیت جغرافیایی و اقلیمی مکه نمی‌تواند درست باشد، زیرا اگر ما این معنا را بپذیریم باید این را نیز بپذیریم که خداوند هیچ‌گاه دعای پیامبر خود را اجابت نکرده، چون مکه هیچ‌گاه محل «الثمرات» به این معنا نبوده است.

۱. همان، ص ۲۳.

۲. همان، ص ۳۳۳.

۳. همان، ص ۳۳۶.

۴. همان، ص ۳۵۹.

ج) وجود حشو در برخی جمله‌ها

- «مختار همان کسی است که چون لشکریان امام حسین علیه السلام بر او شوریدند و او را زخمی کردند و او به خانه عامل مدائن، که عموی مختار بود، رفت، مختار گفت: بهتر است حسن را به بند کنی...»^۱ روشن است که باید «مختار» آخر را حذف کرد.

- «از جمله وقایع زمان هشام، رحلت امام باقر علیه السلام در عصر اوست»^۲. معلوم است با توجه به این که در ابتدای جمله گفته شده که «از جمله وقایع زمان هشام»، کلمات «در عصر او» اضافی است.

- گاه نیز جمله‌های تکراری به چشم می‌خورد، مثلاً آن جا که به تاریخ مرگ مهدی عباسی و چگونگی آن اشاره کرده، سپس در دو صفحه در خصوص حوادث دوره او سخن گفته و باز در ادامه به مرگ این خلیفه و تاریخ آن اشاره کرده است.^۳

۲-۴-۲. پاراگراف‌بندی کتاب

متأسفانه تاریخ تحلیلی اسلام از این منظر کتابی ضعیف است. می‌دانیم که ایجاد هر پاراگراف جدید در متن، یعنی پرداختن به موضوعی تازه، بنابراین تا وقتی موضوع سخن عوض نشود، نباید به پاراگراف جدیدی پرداخت، ولی قاعده مورد نظر به هیچ وجه در این کتاب رعایت نشده است تا جایی که به نظر می‌رسد نویسنده محترم یا ویراستار (البته در کتاب به ویراستاری آن اشاره‌ای نشده است) و شاید هم حروفچین کتاب هر جا خسته شده یا قصد تفنن داشته، به پاراگراف جدیدی پرداخته است. به عنوان نمونه فقط به برخی از این موارد (به عنوان مشتی که نمونه خروار است) اشاره می‌کنیم: در صفحه ۱۱، پاراگراف‌های سوم، چهارم، ششم و هفتم مشمول این حکم هستند، در صفحه ۱۵، پاراگراف‌های پنجم و هفتم، در صفحه ۲۸، پاراگراف آخر، در صفحه ۳۲، پاراگراف چهارم، در صفحه ۳۴، پاراگراف‌های دوم و سوم، در صفحه ۳۶، پاراگراف پنجم، در صفحه ۴۸، دو پاراگراف آخر، در صفحه ۵۷، پاراگراف چهارم، در

۱. همان، ص ۲۰۶-۲۰۷.

۲. همان، ص ۲۳۶.

۳. همان، ص ۲۸۹.

صفحه ۱۱۱، پاراگراف سوم، در صفحه ۲۰۳، پاراگراف‌های دوم و سوم، در صفحه ۲۰۶، پاراگراف‌های دوم، چهارم، پنجم و ششم، در صفحات ۲۱۰ و ۲۱۱، پاراگراف‌های آخر صفحه ۲۵۶، پاراگراف‌های سوم و چهارم صفحه ۲۹۳، پاراگراف پنجم صفحه ۳۱۰، پاراگراف‌های دوم در صفحات ۳۱۰ و ۳۱۱، پاراگراف آخر صفحه ۳۲۵ و نیز عموم پاراگراف‌های صفحه ۳۴۳ و سرانجام در صفحه ۳۶۲، تفکیک پاراگراف آخر، تنها نمونه‌هایی از این دست‌اند.

۲-۴-۳. نقل قول‌های کتاب

معمولاً در کتاب‌های تاریخی مطالب بسیاری از منابع دیگر نقل می‌شود. این را نیز می‌دانیم که ارجح آن است که این نقل‌ها حتی‌المقدور به صورت غیر مستقیم بیان شوند؛ یعنی آن چه دیگران گفته‌اند، با قلم نویسنده بیان شود و در صورتی که نقل قولی مستقیم ضروری باشد، لازم است چندان طولانی نشود. روش آقای دکتر شهیدی در کتاب تاریخ تحلیلی اسلام، در این باره یک‌سان نیست؛ به این معنا که در مواردی این موضوع، کاملاً رعایت شده، اما در مواردی نیز به آن توجهی نشده است. به عنوان مثال در صفحه ۳۱ و ۳۲، سخن کلبی در خصوص بت‌پرستی اعراب، بسیار خوب و مناسب تلخیص و به صورت غیرمستقیم نقل شده است. اما در صفحه‌های ۶۸-۷۰، متن پیمان مدینه در دو و نیم صفحه به صورت مستقیم آورده شده است که به هیچ وجه مناسب نیست. هم‌چنین در صفحه ۱۲۲ و ۱۲۴ دو نقل قول طولانی از تاریخ طبری آورده شده است.

یکی از نکته‌های جالب در کتاب تاریخ تحلیلی اسلام، آوردن دیالوگ‌هایی از شخصیت‌های حوادث تاریخی است که در مواردی کتاب را به یک متن نمایشنامه شبیه ساخته است. متأسفانه در این خصوص نیز کار نویسنده محترم یک‌دست نیست؛ به این معنا که در مواردی این کار در جمله‌هایی کوتاه صورت گرفته که باعث ایجاد تنوع در متن و زیبایی آن شده است. به عنوان نمونه می‌توان به گفت‌وگوی معاویه و پسر مغیره بن شعبه^۱ و نیز گفت‌وگوی ولید و مروان^۲ اشاره کرد. اما گاه این گفت‌وگوهای نمایش‌گونه، طولانی شده و سبک و سیاق کتاب

۱. همان، ص ۱۸۸.

۲. همان، ص ۱۹۴.

را تحت تأثیر قرار داده است، مانند متن گفت‌وگوی منصور و ابومسلم^۱ که بسیار طولانی است و گویی دیالوگ دو شخصیت در نمایشنامه‌ای واقعی است.

۲-۴-۴. غلط‌های تایپی

کتاب از این نظر مشکل چندانی ندارد، جز این که در مواردی معدود، اغلاطی در آن راه یافته که به آن اشاره می‌کنیم:

۱- «بتراء» به جای «پتراء»^۲.

۲- «سر» به جای «سیر»^۳.

۳- «نضر بن حرث» به جای «نضر بن حارث»^۴. از آن جا که عموم مأخذ تاریخ اسلام نام این فرد را به شکل دوم ضبط کرده‌اند، اگر صورتی که نویسنده محترم آورده است، غلط تایپی نیست، مناسب بود ایشان به مأخذی که این نام را «حرث» ثبت کرده است، اشاره می‌کردند.

۴- «جنایت» به جای «جنابت»^۵.

۵- «یا» به جای «تا»^۶.

۶- «نیز» به جای «نزدیک»^۷.

۷- «زیاد» به جای «یزید»^۸.

۸- «قیس» به جای «قیسی»^۹.

۹- «أل» به جای «آن»^{۱۰}.

۱. همان، ص ۲۹۷.

۲. همان، ص ۱۷، زیرنویس تصویر.

۳. همان، ص ۳۷، پاورقی ۲، سطر دوم.

۴. همان، ص ۵۳، پاراگراف دوم.

۵. همان، ص ۸۵، پاراگراف دوم، سطر پنجم.

۶. همان، ص ۱۱۱، سطر پنجم.

۷. همان، ص ۱۲۶، سطر ششم.

۸. همان، ص ۱۹۸، سطر آخر.

۹. همان، ص ۲۱۵، پاورقی ۱.

۱۰. همان، ص ۲۸۲، پاراگراف سوم، سطر اول.

روش نویسنده محترم در تحلیل و ارائه مطالب کتاب، متأسفانه یک دست نیست؛ به این معنا که روش کار ایشان گاه منطبق با چهار چوب‌های علمی و تحقیقاتی است و گاه خارج از این ضوابط و معیارها. اکنون مواردی را در این خصوص بررسی می‌کنیم:

۱-۵-۱. برخورد نویسنده با منابع تاریخی

برخورد دکتر شهیدی با منابع و مآخذ تاریخ اسلام، برخوردی تحلیلی و نقادانه است. ایشان بر این عقیده است که نباید آنچه نویسندگان تاریخ اسلام در سده‌های سوم و چهارم هجری بر اساس روایت‌های غیر مکتوب قرن‌های اول و دوم در آثار خود گرد آورده‌اند، بدون نقد و بررسی پذیرفت. وی بر این باور است که بخشی از مطالب این آثار، در حقیقت قصه‌هایی است مربوط به دوران پیش از اسلام که در دوره اسلام گرد آورده شده و نام تاریخ به آن‌ها داده‌اند.^۱ ایشان این حکم را به دوره اسلامی هم تعمیم می‌دهد و به همین دلیل، راویان برخی حوادث، از جمله فتوحات را بیشتر شایسته عنوان «داستان پرداز» دانسته است تا مورخ.^۲ دکتر شهیدی به تغییر و تحریفاتی که - در فاصله نسبتاً طولانی وقوع حوادث صدر اسلام تا زمان تدوین این آثار - در روایت‌هایی که ماده این کتب و مآخذند، رخ داده است، کاملاً واقف است.^۳ و این چنین اصالت قدیم‌ترین آثار تاریخ اسلام را زیر سؤال برده و پذیرش روایت‌های این آثار را بدون نقادی کافی و در نظر گرفتن قراین دیگر، باچالشی جدی روبه‌رو ساخته است. ایشان در این باره، گاه به نقادی برخی روایات مشهور تاریخی پرداخته است:

- نقد روایات مربوط به سفر امام باقر علیه السلام به شام در دوران عبدالملک بن مروان و ارائه هفت دلیل بر نادرستی آن‌ها.^۴

۱. همان، ص ۳.

۲. همان، ص ۱۲۹.

۳. همان، ص ۱۷۱.

۴. همان، ص ۲۲۵-۲۲۶.



- ضمن نقل حدیث مشهور «المهدی من ولدی اسمہ اسمی و اسم ابیه اسم ابی» متعرض اصالت آن شده و آن را به احتمال زیاد ساخته پیروان محمد نفس زکیه دانسته است.^۱

- برخی روایت‌های مربوط به انگیزه عبدالرحمن بن ملجم در قتل امام علی (ع) را متعرض شده و آن‌ها را نتیجه خیال بافی قصه پردازان دانسته است.^۲ نظر مؤلف، معطوف به داستان مشهور قطام است.^۳

- اما اوج کار نویسنده در این خصوص، نقد روایات مربوط به سرانجام بنی قریظه است که طی آن، یکی از مشهورترین ماجراهای تاریخ دوران پیامبر را که قرآن بدان تصریح دارد، رد و انکار کرده است.^۴

با وجود این، نویسنده در مواردی دیدگاه نقادانه خود را وانهاد و خلاف آن عمل کرده است. به عنوان مثال یک‌جا دو رقم مبالغه‌آمیز را بدون هیچ نقد و نظری نقل کرده است: اول این که تعداد کشته‌های سپاه سنباد را ۶۰۰۰۰ تن ثبت کرده و در مورد دوم، کشتگان سپاه استادسیس را در نبرد با سپاهیان منصور ۷۰۰۰۰ نفر نوشته است.^۵ نویسنده محترم این هر دو آمار را از کتاب *الکامل ابن اثیر* نقل کرده است و می‌دانیم که ابن اثیر در نقل حوادث این سال‌ها متکی به تاریخ طبری است که خود جزء آن دسته آثاری است که به نظر دکتر شهیدی نمی‌توان روایت‌های آن‌ها را بدون نقادی و در نظر گرفتن قراین و شواهد دیگر پذیرفت.

- نکته دیگر در خصوص نوع نگرش نویسنده محترم به منابع تاریخی و تاریخ‌نگاری، اظهار نظری است که در خصوص چهارچوب وظایف تاریخ‌نگار صورت داده است. وی هنگام بحث از ثروت‌مند شدن بسیاری از بزرگان اسلام در دوران خلافت عثمان، آورده است: «اگر بخواهیم فهرستی از این ثروت‌مندان در این‌جا بنویسیم خارج از وظیفه تاریخ‌نگاری است.» این سخن به نظر درست نمی‌آید، زیرا مخالفتی میان به دست‌دادن این فهرست با وظیفه

۱. همان، ص ۲۸۴.

۲. همان، ص ۱۶۰.

۳. در این باره نیز ر.ک: شهیدی، *علی از زبان علی*، ص ۱۵۸-۱۶۴.

۴. همو، *تاریخ تحلیلی اسلام*، ص ۶۳-۹۶.

۵. همان، ص ۲۸۲.

یک تاریخ‌نگار وجود ندارد. اگر چنین سخنی را بپذیریم باید اقدام بسیاری از مورخان را در این باب نیز عملی «خارج از وظیفه تاریخ‌نگاری» بدانیم. در صورتی که این نوع اطلاعات، بسیار مفید و سودمندند و به‌خصوص در تحلیل اجتماعی - سیاسی تاریخ یک دوران به کار می‌آیند.

۲-۵-۲. ارائه نکردن تحلیل‌های لازم در برخی موارد

طبیعی است خواننده کتابی که عنوان «تحلیلی» را بر جلد دارد، انتظار داشته باشد که نویسنده کتاب در تمامی موارد رویکردی تحلیلی به حوادث داشته باشد؛ یعنی هم علل و دلایل حوادث را بیان کند و هم آثار و تبعات آن را، ولی متأسفانه باید گفت که کتاب از این نظر هم نوعی ناهماهنگی دارد. به عنوان نمونه می‌توان اشاره کرد که نویسنده محترم در بیان حوادث عصر نبوی، در بیشتر موارد نه تنها تحلیلی ارائه نکرده، بلکه حتی از بیان کامل حوادث نیز خودداری نموده است. از این رو، این بخش از کتاب تبدیل به گزارش مختصری از حوادث این سال‌ها شده است. به عنوان نمونه، مؤلف در خصوص «حلف الفضول» هیچ تحلیلی ارائه نداده و تنها به ذکر مختصر آن چه دیگران پیشتر گفته‌اند بسنده کرده است.^۱ هم‌چنین هنگام بحث از حوادث جنگ احد و سخن گفتن از این که چرا ابوسفیان بعد از شکست دادن مسلمانان در میدان جنگ، به مدینه حمله نکرد، هیچ تحلیلی ارائه نداده و دلیل آن را به استناد قرآن (به آیه یا آیات مورد نظر اشاره نشده است) بی‌می دانسته که خداوند در دل او انداخت.^۲ جالب این که ایشان در همین باب، تحلیل مقول مستشرقان را ضعیف و غیر قابل قبول دانسته است.

۲-۵-۳. روش نویسنده در نقد مستشرقان

اصولاً دکتر شهیدی در کتاب تاریخ تحلیلی اسلام نظر مثبتی راجع به مستشرقان ندارد. به این موضع در مقدمه چاپ دوم کتاب تصریح شده است؛ آن‌جا که بیشتر آثار مستشرقان در

۱. همان، ص ۴۱-۴۲.

۲. همان، ص ۸۷-۸۹.

باب تاریخ عصر نبوی و سیاسی اسلام، آمیخته با «غرضی یا مرضی» معرفی^۱ و به کوشش مؤلف برای «نشان دادن لغزش‌های آنان» اشاره شده است.^۲ در متن کتاب نیز معمولاً هر جا به آنان و دیدگاه‌هایشان اشاره شده، این دیدگاه‌ها رد و انکار شده است. به مواردی از این دست اشاره می‌کنیم:

- دکتر شهیدی در خصوص داستان سرانجام بنی‌قریظه آورده است: «این داستان ... در قرن اخیر دستاویزی برای شرق‌شناسان، مخصوصاً یهودیان اسلام‌شناس شده است».^۳ به همین دلیل به نظر می‌رسد کوشش نافرجامی نیز که ایشان برای انکار این واقعه صورت داده‌اند، مسبوق به همین موضوع است.

- در بحث از جنگ احد نیز ضمن ذکر نظر «بعضی اسلام‌شناسان غربی» در خصوص عدم حمله ابوسفیان پس از پیروزی در میدان جنگ به شهر مدینه، به دلیل در اختیار نداشتن وسیله کافی برای در اختیار گرفتن شهر،^۴ بدون هیچ دلیلی بر ضعف این تحلیل معقول، آن را «تحلیلی بسیار ضعیف» قلمداد و از پذیرفتن آن خودداری کرده و تنها به رعبی که خداوند در دل مشرکان انداخت، اشاره کرده است،^۵ حال آن که افتادن رعب در قلوب مشرکان، ضرورتاً تناقضی با این موضوع ندارد.

- هنگام بحث از دلایل پیروزی مسلمانان در جنگ بدر بر مردم مکه، باز هم بدون هیچ دلیلی، سخن معقول «بعضی تاریخ‌نویسان غربی» که این پیروزی را به قوت و قدرت مردم مدینه در مقایسه با مردم مکه نسبت داده‌اند، «توجیهی بی‌اساس» دانسته و آورده است که چنانچه این را نیز عاملی به حساب آوریم، عاملی مهمی نبوده است. از نظر دکتر شهیدی این پیروزی صرفاً ریشه در ایمان مسلمانان داشته است.^۶ می‌بینیم که در این جا نیز تحلیل معقول و پذیرفتنی مستشرقان رد شده است. در تاریخ، مشخص است که مردم مکه سالیان

۱. همان، ص ۳.

۲. همان، ص ۴.

۳. همان، ص ۹۴.

۴. همان، ص ۸۷.

۵. همان، ص ۸۸.

۶. همان، ص ۸۰.

طولانی بود که درگیر جنگ نبودند، ولی یثربیان تا نزدیکی هجرت پیامبر با هم می‌جنگیدند. بنابراین، پذیرفتنی است قبیله‌ای که جوانانش هیچ‌گاه در جنگی شرکت نکرده بودند (آخرین جنگ قریش، یعنی جنگ فجار حدود سال ۲۰ عام الفیل رخ داد^۱ که هنگام وقوع جنگ بدر در سال دوم هجری، حدود ۳۲ سال از آن تاریخ، گذشته بود)، در مقایسه با مردمی که تا همین سال‌های اخیر درگیر جنگ بوده‌اند آمادگی کمتری داشته باشند. جالب است که آقای دکتر شهیدی خود چند صفحه جلوتر^۲ سخن بنی‌قینقاع را خطاب به پیامبر نقل کرده است که این قبیله یهودی در مقایسه آمادگی رزمی خود با قریش خطاب به پیامبر می‌گویند: «شکست مردم مکه [در جنگ بدر] تو را فریفته نگرداند، آنان مردم جنگ نبودند...».

مشاهده می‌کنیم که نویسنده تاریخ تحلیلی اسلام هیچ تحلیلی - حتی معقول - را از هیچ مستشرق نمی‌پذیرد و به شیوه‌ای کاملاً سنتی، ملاک درست و غلط بودن را نه محتوای سخن، بلکه دین و مذهب گوینده قرار می‌دهد. نتیجه آن می‌شود که تنها مسلمانان، آن هم از منظری خاص، حق «تحلیل تاریخ اسلام» را دارند.

۴-۵-۲. عدم ارائه اسناد برخی مطالب

پیشتر هنگام بحث از مرجئه، جهمی و معتزله گفتیم که نویسنده محترم سندی در خصوص اظهارات خود ارائه نکرده است. اکنون به مواردی دیگر از این دست اشاره می‌کنیم: - در یک جا نوشته است: «قریش حاضر بودند، ریاست او [پیامبر]] را بپذیرند»^۳ ولی هیچ سندی برای این مطلب ارائه نکرده است. حقیقت این است که پذیرش این سخن غیر مستند بسیار دشوار است، زیرا به نظر می‌رسد بخش مهمی از مخالفت بزرگان قریش با پیامبر ناشی از این بود که آنان قصد پذیرش رهبری او را نداشتند.

- ایشان سال مسلمان شدن عمر را پنج سال قبل از هجرت (سال ۸ بعثت) ذکر کرده^۴ و

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۰.

۲. شهیدی، همان، ص ۸۵.

۳. همان، ص ۴۸.

۴. همان، ص ۵۵.

در پاورقی آورده است: «در بعضی سندها سالیانی متأخرتر هم دیده می‌شود»،^۱ ولی در هیچ یک از این موارد، نویسنده سند یا سندهای خود را معرفی نکرده است. مشهور این است که عمر در سال ششم بعثت اسلام آورده و روشن است که رد این روایت مشهور نیاز به ارائه سند معتبر دارد.

- نویسنده ماجرای رفتن پیامبر را به طائف آورده^۲ و آوردن برخی جمله‌های میان گیومه، حاکی از این است که این مطالب به صورت مستقیم نقل شده‌اند، ولی برخلاف روش معمول، سند این مطالب ارائه نگردیده است.

- در خصوص پیمان مدینه آورده است که این پیمان را «نخستین قانون اساسی» عنوان داده‌اند.^۳ ولی سند این ادعا نیز به دست داده نشده است. ظاهراً نویسنده محترم این عنوان را از محمد حمیدالله وام گرفته است که کتابی تحت عنوان *اولین قانون اساسی مکتوب در جهان* (ترجمه مرحوم سید غلامرضا سعیدی) نوشته و در آن این پیمان را به این نام خوانده است. مشاهده می‌شود که حمیدالله از «اولین قانون اساسی مکتوب» سخن گفته است، ولی دکتر شهیدی از «نخستین قانون اساسی». بنابراین حتی اگر سخن حمیدالله نیز درست باشد، سخن دکتر شهیدی مطالبی ورای آن است.

- در خصوص تفاوت غزوه و سریه، سخن مشهوری آورده، ولی به منبع آن اشاره نکرده است.^۴ جالب این که این سخن مشهور چندان پایه و اصلی هم ندارد، زیرا مغازی نویسنده مشهور تاریخ اسلام، محمد بن عمر واقدی که مهم‌ترین و مشهورترین کتاب را راجع به جنگ‌های صدر اسلام نوشته، چنین تفکیک و تمایزی را قائل نشده و تمامی جنگ‌های صدر اسلام (چه آن‌هایی که پیامبر در آن‌ها حضور داشته و چه آن‌هایی که فرمانده جنگ فرد دیگری بوده است) را غزوه خوانده و کتاب خود را نیز به همین دلیل *المغازی* نامیده است.

- ایشان از وجود جاسوسانی در مدینه سخن به میان آورده است که اطلاعات مربوط به

۱. همان، پاورقی ۲.

۲. همان، ص ۵۷-۵۸.

۳. همان، ص ۶۷.

۴. همان، ص ۸۰.

لشکرکشی‌های پیامبر را به کاروان‌های قریش می‌رسانده و زمینه فرار آن‌ها را از دست مسلمانان فراهم می‌آورده‌اند.^۱ گرچه پذیرفتن این سخن، دشوار نیست و حتی معقول و مقبول می‌نماید، ولی مناسب بود مؤلف محترم در این باره سندی نیز به دست می‌دادند.

- نویسنده آورده است که عباس عموی پیامبر ناراضیان از بیعت ابوبکر را به دست برداشتن از مخالفت با او ترغیب کرد.^۲ این نیز مطلبی مهم و جالب است که متأسفانه سند آن به دست داده نشده است.

- ایشان از بلال به عنوان «مولی زاده‌ای بود که ریاست لشکریان اسلام را به عهده می‌گرفت» یاد کرده است.^۳ نویسنده سند فرمانده شدن بلال در جنگ یا جنگ‌هایی را ارائه نکرده است و ظاهراً در منابع، خبری از فرمانده شدن بلال نیست. شاید منظور نویسنده محترم اسامه بن زید بوده است.

۲-۵-۵. رعایت انصاف علمی

نویسنده اصولاً در برخورد با شخصیت‌ها، جریان‌ها و حوادثی که با فکر و مذهب او متفاوت و حتی متضادند به گونه منصفانه‌ای برخورد کرده و از آن سو نیز در بیان فضایل شخصیت‌های مورد تأیید خویش راه افراط نپیموده است. به همین دلیل از آن ابایی ندارد که برخلاف نظر رایج در میان شیعیان، از رحلت امام باقر علیه السلام سخن بگوید و نه شهادت او.^۴ از دیگر موارد می‌توان به لحن ملایم نویسنده درباره آنان که در سقیفه بنی‌ساعده ابوبکر را به خلافت برداشتند^۵ و نیز بیان سیره نیکوی عمر در دوره زمامداری‌اش^۶ اشاره کرد. مؤلف حتی پا را از این فراتر نهاده و ضمن بیان مشکلات اطرافیان عثمان، از کوشش او برای اصلاح رابطه‌اش با مردم سخن به میان آورده است.^۷ دکتر شهیدی حتی هنگام سخن گفتن از

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۱۷.

۳. همان، ص ۱۴۳.

۴. همان، ص ۲۳۷.

۵. همان، ص ۱۱۶.

۶. همان، ص ۱۴۴.

۷. همان، ص ۱۹۰.



منفورترین شخصیت در تاریخ تشیع، یعنی یزید بن معاویه نیز پا از حد اعتدال بیرون ننهاده و به‌رغم سخن گفتن از ضعف‌های یزید و اعمال غیر قابل توجیه او، به «رسایی سخن او» اشاره کرده است.^۱ و حتی آورده است که شاید برخی اعمال ناشایست را مشاور مسیحی او، سرجون، با هدف واژگون کردن حکومتی که به هر حال نام اسلامی داشته، به او القا کرده است.^۲ به هر حال، این مایه نرمی و تسامح را می‌توان به انصاف علمی نویسنده نسبت داد.

۲-۵-۶. ارجاعات و پاورقی‌های کتاب

ارجاعات و پاورقی‌های کتاب اشکال‌های فراوانی دارد که به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

- نویسنده تقریباً در سرتاسر کتاب، ارجاعات و پاورقی‌های خود را به صورت مختصر ذکر کرده است. در چنین وضعی هیچ‌گزیری از ارائه کتاب‌شناسی کامل منابع در پایان کتاب نیست، ولی نکته عجیب آن که تاریخ تحلیلی اسلام، فاقد کتاب‌شناسی است. جالب این که در مواردی انگشت شمار، نویسنده روال معمول خود را برهم زده و در پاورقی‌ها به مشخصات کتاب‌های مورد استفاده خود اشاره کرده است. در این باره می‌توان به پاورقی صفحه ۱۱۵، پاورقی ۳ صفحه ۱۵۸، پاورقی صفحه ۱۵۹، پاورقی صفحه ۱۹۱ و پاورقی ۲ صفحه ۲۱۱ اشاره کرد. و باز هم جالب این که در این موارد نیز گاه روال معمول در ارائه کتاب‌شناسی‌ها توسط ایشان رعایت نشده است، مثلاً در برخی مواقع ابتدا به جلد و صفحه مورد نظر اشاره شده و بعد نام ناشر کتاب آمده است.^۳

- ارجاعات مختصر نویسنده نیز یک‌دست نیست، مثلاً در پاورقی ۳ صفحه ۳، نام مؤلف آمده است بدون نام کتاب، ولی در پاورقی‌های ۱ و ۴ همین صفحه، نام کتاب آمده است بدون نام مؤلف. همچنین است پاورقی ۱، صفحه ۲۳۸. در صفحه ۳۶ در پاورقی ۲، نام مؤلف آمده، ولی نام مترجم ذکر نشده است. در صفحه ۲۷۴ در پاورقی ۲ به دو منبع اشاره شده است: یکی با نام و دیگری بدون نام مؤلف. در صفحه ۳۶۲ در پاورقی‌های ۳ و ۴ تنها به ذکر نام

۱. همان، ص ۱۹۳.

۲. همان، ص ۲۰۰.

۳. همان، ص ۱۸۲، پاورقی ۱.

کتاب‌های مورد نظر اشاره شده بی‌نام مؤلف یا جلد و صفحه مورد نظر. در صفحه ۲۹۲ نیز همین موضوع تکرار شده و تنها آمده است: «دیوان دعبل»، بی‌هیچ اشاره‌ای دیگر. وضع در پاورقی ۱، صفحه ۱۹۱ نیز از همین قرار است و از جلد و صفحه مورد نظر در آن خبری نیست. در پاورقی صفحه ۴۲، برای کسی که آشنایی تخصصی با منابع تاریخ اسلام ندارد، مشخص نیست که محمد حمیدالله چه نسبتی با سیره ابن‌اسحاق دارد؛ مؤلف است یا مترجم یا مصحح؟

- گاه در پاورقی‌ها به مطالبی زائد اشاره شده و نظم و ترتیب معمول در این گونه موارد را برهم زده است. در ص ۱۶۶ در پاورقی ۱، نویسنده ضمن ارجاع به تاریخ طبری به جای ارجاع به جلد و صفحه مورد نظر، آورده است: «حوادث سال ۴۰». جالب این که در پاورقی ۲ صفحه ۲۶۹ که به همین منبع ارجاع داده شده است، این بار، هم از شماره جلد و صفحه استفاده شده و هم آمده است: «حوادث سال ۱۳۲». در پاورقی ۲ صفحه ۲۷۰ و پاورقی ۱ صفحه ۲۷۴، همین روال هم به هم خورده است، زیرا نویسنده قبلاً ابتدا به جلد و صفحه اشاره می‌کرد و بعد به سال مورد نظر، ولی این‌جا آمده است: «تاریخ طبری، حوادث سال ۱۳۲، ج ۱۰، ص ۵۱» و این خود نزد ناآشنایان به این منبع، ممکن است موجب اشتباه گردد. - ناهماهنگی در ثبت نام کتاب‌ها از دیگر مشکلات این کتاب است. در پاورقی‌های ۱ و ۲ صفحه ۵۱ سیره/بن‌هشام یک بار با عنوان «سیره ابن‌هشام» و بار دیگر با عنوان «سیره النبی» معرفی شده است. در صفحه ۱۱۶ آمده است: «تاریخ الرسل و الملوک»، ولی در صفحه ۱۶۶، از این کتاب با عنوان «تاریخ طبری» یاد شده است. نویسنده معمولاً از واژه «الکامل» برای کتاب مشهور ابن‌اثیر استفاده می‌کند، ولی در پاورقی ۲، ص ۱۸۲ آورده است: «تاریخ ابن‌اثیر».

- نویسنده محترم گاه به جای ارجاع به منابع و مأخذ تاریخی، به آثار دیگر خود و گاه حتی به صفحات دیگر همین کتاب ارجاع داده است، بدون این‌که چنین کاری ضرورت داشته باشد. به عنوان مثال آن‌چه در صفحه ۴۳ درباره ماجرای دیدار پیامبر با بحیرای راهب آورده، به صفحه ۴۰ همین کتاب ارجاع داده است و جالب این که در صفحه ۴۰ نیز به منبع یا منابع خود



اشاره نکرده است. در صفحات ۱۴۳ و ۱۶۵ نیز برخی مطالب را به کتاب دیگر خود، پس از پنجاه سال ارجاع داده است. آن چه نیز در صفحه ۲۷۰ در خصوص نامه ابوسلمه خلیل به امام صادق علیه السلام و عبدالله بن حسن آورده به کتاب دیگر خویش، زندگانی امام صادق علیه السلام ارجاع داده است، حال آن که ارجاع آن چه تنها یک نقل قول ساده - و نه حتی تحلیل مطلبی تاریخی - است، به چنین کتاب‌هایی، غیر قابل قبول به نظر می‌رسد.

- نویسنده در استفاده از واژه «همان» در پاورقی‌ها نیز از نظم واحدی پیروی نمی‌کند، مثلاً در پاورقی اول صفحه ۱۶۰ آورده است: «شهرستانی، همان کتاب». جالب این که آخرین باری که مؤلف به کتاب شهرستانی *(الملل و النحل)* ارجاع داده است ۴۵ صفحه قبل (ص ۱۱۵) است. نیز در پاورقی ۲ صفحه ۱۸۴ آمده است: «یعقوبی، همان کتاب». جالب این که به کتاب مورد نظر، یعنی تاریخ یعقوبی، آخرین بار در ۱۶ صفحه قبل (صفحه ۱۵۸) اشاره شده است. حال اگر به صفحات ۲۸۰ و ۲۸۱ توجه کنیم، اشکال موجود در کار نویسنده محترم را متوجه می‌شویم. در پاورقی ۴ صفحه ۲۸۰ به *الکامل* ابن اثیر ارجاع داده شده و اولین پاورقی صفحه بعد نیز ارجاع به همین کتاب است، ولی به جای استفاده از واژه «همان» آمده است: «الکامل». از این عجیب‌تر پاورقی‌های ۱ و ۲ صفحه ۳۲ کتاب است که در آن‌ها به دنبال هم به *الاصنام* ارجاع داده شده است. نیز در پاورقی‌های ۱ و ۲ صفحه ۲۸۵ به دنبال هم به تاریخ یعقوبی ارجاع داده شده، ولی از واژه «همان» استفاده نشده است. این مطلب در دو پاورقی صفحه ۵۴ و ۵۵ نیز تکرار شده است.

و آخرین مطلب آن که پاورقی صفحه ۱۷۵ کتاب اصلاً از قلم افتاده است.

به عنوان نتیجه می‌توان گفت که ارجاعات و پاورقی‌های کتاب تاریخ تحلیلی اسلام طبق اصول رایج در این زمینه ارائه نشده و همانند سایر ساختارهای این کتاب فاقد یک‌دستی و ناهماهنگ است و شایسته کتابی دانشگاهی نیست.

۲-۵-۷. استفاده نامناسب از تصاویر

کتاب ۳۰ تصویر (۲۴ عکس و ۶ نقشه) دارد که در مواردی دارای اشکالاتی هستند و

لاجرم باید از آن‌ها سخن گفت:

- اولین ایراد این تصاویر، توزیع نامناسب آن‌ها در صفحه‌ها و بخش‌های مختلف کتاب است، زیرا از این تصاویر، ۲۶ تصویر در سه فصل اول کتاب گنج‌انیده شده است. این سه فصل در مجموع ۱۱۲ صفحه از کتاب حجم آن) را شامل می‌شوند. یک تصویر در بخش پنجم و سه تصویر نیز در بخش هفتم کتاب قرار گرفته‌اند و در بخش‌های چهارم، ششم و هشتم هیچ تصویری درج نشده است، در حالی که امکان درج تصاویری مناسب با مطالب این بخش‌ها نیز وجود داشت، ولی روشن نیست که چرا مؤلف محترم به‌رغم این که صفحات سه فصل اول کتاب را از تصاویر انباشته است، در سایر بخش‌های کتاب به این موضوع توجهی نشان نداده است.

- اشکال دوم به محل درج برخی از عکس‌های کتاب وارد است. باید اشاره کرد که محل درج تعدادی از این تصاویری نامناسب است و متأسفانه دقتی در قرار گرفتن آن‌ها در جای مناسب خویش به عمل نیامده است، مثلاً عکس‌های مندرج در صفحه ۱۴ (آثار نبطیان و ثمودیان)، صفحه ۱۷ (معبدی در پترا)، صفحه ۱۸ (نقوش جبل برمه) جملگی متعلق به عربستان شمالی‌اند، ولی موضوع بحث نویسنده در صفحات اطراف این عکس‌ها اوضاع عربستان جنوبی است. هم‌چنین عکس صفحه ۶۵ کتاب (مسجدی در محل نزول آیات سوره فتح) ربطی به موضوعات صفحات اطراف آن ندارد، تصویر صفحه ۶۶ (مکانی در عرفات) نیز در جایی قرار گرفته که هیچ سخنی درباره آن به میان نیامده است. بر این موارد می‌توان تصویر صفحه ۸۳ (مقبره شهدای احد) را نیز افزود که هنگام سخن گفتن از جنگ بدر از آن استفاده شده است.

- اما نقشه‌های کتاب نیز دارای اشکالاتی است، مثلاً در نقشه مندرج در صفحه ۵ کتاب (نقشه وادی‌های مهم شبه جزیره عربستان) محل سکونت ثقیف و هوازن در وسط ربع‌الخالی نشان داده شده است. جالب این که نویسنده محترم خود در جایی دیگر به این مطلب که سکونت گاه ثقیف، طائف است، اشاره کرده است.^۱

۱. همان، ص ۵۷.

هم‌چنین عنوان نقشه مندرج در صفحه ۲۰ و ۲۱ «مسیرهای تجارتي (کذا) اعراب در قدیم» است، اما در نقشه، راه‌های تجاری مختلفی از اقیانوس اطلس تا هندوستان به تصویر کشیده شده است که از لیسبن در اسپانیا و کناره اقیانوس اطلس تا دریای اژه و نیز ختن و کاشغر در شبه جزیره هند را شامل می‌شود؛ یعنی این نقشه در حقیقت، شامل بخش‌هایی از اروپا، تمامی آفریقا، خاورمیانه و هند است. روشن است که این مناطق با تجارت اعراب که بیشتر در شبه جزیره و نقاط مرزی آن صورت می‌گرفت، ارتباطی ندارد و نوعی اطلاعات غلط را به خواننده القا می‌کند. بزرگی و گستردگی نقشه به اندازه‌ای است که شبه جزیره عربستان و خطوط بازرگانی آن در میان این همه خط و نشان، محو و ناپدید شده و یافتن آن کاری دشوار است. نقشه صفحه ۲۱۶ کتاب (نقشه توسعه تدریجی قلمرو اسلام) نیز دو اشکال دارد، اولاً: در جای مناسبی ارائه نشده، زیرا در اطراف آن، سخن از آغاز کار مروانیان است و نه بسط قلمرو اسلامی و ثانیاً: کیفیت چاپ آن نیز بسیار نامناسب است و به سختی می‌توان از آن، مطلبی دریافت.

اما عجیب‌ترین نقشه کتاب، نقشه مندرج در صفحه ۲۵۸ است که اولاً: فاقد عنوان است و ثانیاً: با دقت در آن می‌توان پی برد که این نقشه، نقشه عمومی عربستان است که اگر هم بنا بود از چنین نقشه‌ای با این کیفیت پایین در کتاب استفاده شود، محل آن در ابتدای فصل اول بود و نه در پایان فصل هفتم کتاب که سخن از سقوط امویان و روی کار آمدن عباسیان است. آن چه از بررسی مجموع تصاویر کتاب می‌توان دریافت این است که نویسنده محترم یا ناشر کتاب، عکس‌ها و نقشه‌های کتاب را براساس هیچ طرح و برنامه قبلی انتخاب نکرده و دقتی نیز در خصوص قرار گرفتن بسیاری از آن‌ها در مکان مناسب خویش به خرج نداده‌اند و متأسفانه کوششی برای ارائه این تصاویر با کیفیتی بهتر (که اکنون با استفاده از تجهیزات و وسایل جدید کاملاً میسر است)، صورت نگرفته است.

۲-۶. کمیت

به طور کلی می‌توان گفت که نویسنده محترم از طرح خاصی در تنظیم حجم مطالب

مربوط به هر موضوع پیروی نکرده که نتیجه آن بروز ناهماهنگی در این زمینه است. به عنوان مثال در حالی متن پیمان مدینه حدود سه صفحه از کتاب را به خود اختصاص داده است،^۱ غزوه مهم و مشهور خیبر تنها در یک پاراگراف هفت سطری ارائه شده است.^۲ البته ممکن است از نظر نویسندگان، اهمیت این پیمان بیش از غزوه مذکور بوده باشد، ولی جالب این که سربیه موته که مسلماً اهمیتی کمتر از غزوه خیبر دارد، حجمی معادل دو برابر این را به خود اختصاص داده است. همچنین نویسندگان محترم در مورد مهم‌ترین پیروزی پیامبر، یعنی فتح مکه،^۳ تنها اندکی بیش از دو واقعه رجیع و معونه^۴ سخن گفته است. از این دست موارد باز هم در کتاب به چشم می‌خورد.

نتیجه

تاریخ تحلیلی اسلام کتابی است که با خصوصیات متفاوتی متأسفانه در هیچ زمینه‌ای از روشی واحد و معین پیروی نکرده است. عدم رعایت این مهم، کتاب را به مجموعه‌ای از قوت‌ها و ضعف‌ها مبتدل کرده است؛ قوت‌ها و ضعف‌هایی که دایره‌ای وسیع، از تصاویر کتاب تا روش تحلیل نویسندگان را در برمی‌گیرند. می‌توان بخشی از کاستی‌های کتاب را با ویراستاری دقیق از متن زدود و از مشکلات آن کاست و بر کیفیت آن افزود. به هر حال، تاریخ تحلیلی اسلام کتاب درسی مناسبی نیست و مشکلات موجود در آن، از شأن پژوهشی آن نیز می‌کاهد. با وجود این، اثر مشهور دکتر شهیدی، کتابی است خواندنی که می‌توان در آن از آرا و دیدگاه‌های جالب و گاه بدیع و جسورانه‌ای که آمیخته با انصاف علمی است، نشان گرفت. و به سبب همین مشخصات است که این کتاب در میان کتاب‌های موجود از مقبولیت بیشتری برخوردار شده است.

۱. همان، ص ۶۸-۷۰.

۲. همان، ص ۹۸.

۳. همان، ص ۹۹-۱۰۲.

۴. همان، ص ۸۹-۹۰.



فهرست منابع

۱. قرآن کریم، انتشارات اسوه، ۱۳۶۸.
۲. انجیل لوقا، «انجیل عیسی مسیح»، سازمان ترجمه تفسیری کتاب مقدس، چاپ اول: تهران، ۱۳۵۷.
۳. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، تصحیح علی شیری، چاپ اول: بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۹ م.
۴. ابن ندیم، *الفهرست*، به کوشش رضا تجدد، چاپخانه مروی، ۱۹۷۳ م.
۵. حمیدالله، محمد، *اولین قانون اساسی مکتوب در جهان*، ترجمه سیدغلامرضا سعیدی، تهران، انتشارات بعثت، ۱۳۵۶.
۶. شهرستانی ابوالفتح محمد بن عبدالکریم، *توضیح الملل (ترجمه کتاب الملل والنحل)*، تجریر مصطفی خالقداد هاشمی، تصحیح سیدمحمد رضا جلالی نائینی، چاپ سوم: تهران، [بی نا]، ۱۳۶۱.
۷. شهیدی، سیدجعفر، *تحلیلی از تاریخ اسلام*، بخش یک، چاپ دوم: تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۵۹.
۸. _____، *تحلیلی از تاریخ اسلام*، بخش دوم، چاپ اول: تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۰.
۹. _____، *زندگانی علی بن الحسین*، چاپ سوم: تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵.
۱۰. _____، *علی از زبان علی یا زندگانی امیرمؤمنان علی علیه السلام*، چاپ نوزدهم:

تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۱.

۱۱. کلیفورد باسورث، ادموند، *سلسله‌های اسلامی جدید*، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ اول:

تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱.

۱۲. محمدخانی، علی‌اصغر، *نامه شهیدی*، چاپ اول: تهران، طرح نو، ۱۳۷۴.

۱۳. مشکور، محمدجواد، *فرهنگ فرق اسلامی*، چاپ دوم: مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس

رضوی، ۱۳۷۲.

۱۴. واقدی، محمدبن عمر بن الواقد، *المغازی*، تحقیق مارسدن جونس، چاپ سوم: بیروت،

مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۸۹م.

۱۵. یعقوبی، ابن واضح، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ دوم: تهران، نهضت

زنان مسلمان، ۱۳۵۹.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی